

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

January 22, 2016 -By Andre Vltchek

برگردان از: داکتر میر عبدالرحیم عزیز

۲۶ جنوری ۲۰۱۶

غرب چگونه تروریسم را خلق می کند

یادداشت:

مضمونی که خدمت شما تقدیم می گردد، یکی از با ارزش ترین مضامین سیاسی است که تا حال خوانده ام. این مضمون به زبان انگلیسی تحریر یافته که لازم دیدم آن را ترجمه نموده و هم میهنان را از محتوی غنی آن مستفید سازم. بعد از ملاحظه این مضمون با محتوا، هم میهنان ما به نیت ضد انسانی و توطئه های امپریالیستی عمیقتر پی خواهند برد و چهره واقعی غرب را بیشتر خواهند شناخت.

م. عزیز



تروریسم اشکال و چهره های متعددی دارد، لاکن وحشتناک ترین آن بیرحمی خونسرد این پدیده است. به ما گفته شده است که تروریست ها عبارت اند از دیوانه های کثیفی که با بم، ماشیندار و کمر بند انفجاری هر سو می روند. به ما اینطور گفته می شود که تصویری از آن داشته باشیم.

بسیاری از آنها ریش دارند؛ تقریباً همه آنها دارای قیافه خارجی، غیر سفید و غیر غربی هستند. خلاصه، آنها زن ستیز، تجاوز گر به طفل و ویرانگر مجسمه های یونانی ها و رومن ها اند.

واقعاً، در جریان جنگ سرد، یک عده تروریست ها با قیافه سفید وجود داشت – چپی هائی که متعلق به سلول های انقلابی در ایتالیا و جا های دیگر در اروپا بودند. اما صرف حالا می دانیم که اعمال تروریستی که به آنها نسبت داده شد، در حقیقت توسط امپراتوری، چندین جناح دست راستی حکومت اروپائی و دستگاه های استخباراتی انجام شده بود.

شما به خاطر دارید که کشور های عضو ناتو چندین ریل را در داخل تونل ها و یا این که تمام مرکز ریل را منفجر کردند.

این عمل "باید انجام می شد"، برای این که جناح چپ را بی اعتبار جلوه داده تا مردم چنان بی مسؤولیت نشوند که به کمونیست ها و سوسیالیست های واقعی رأی بدهند.

همچنان چندین گروه ترور در امریکای لاتین وجود داشت - جنبش های انقلابی که برای آزادی و علیه ظلم و ستم می جنگیدند که اساساً ضد استعمار غرب بودند. این جنبش ها باید محصور و نابود می گردیدند و اگر قدرت را در دست داشتند، سرنگون می شدند.

لاکن تروریست ها بعد از این که اتحاد شوروی و بلاک "کمونیسم" از طریق هزار ها وسیله اقتصادی، نظامی و تبلیغات منهدم گردید، واقعاً در غرب معروف شدند. حال غرب آنرا احساس کرد که تنها مانده و در معرض افشاء شدن است و کسی نیست با او بجنگد. پس دریافت که ضرورت دارد تا اعمال وحشیانه و ستمکارانه خود را در افریقا، شرق میانه، امریکای لاتین و آسیا توجیه نماید.

غرب به یک دشمن نیرومند، واقعاً نیرومند، ضرورت داشت تا تصاعد هندسی بوجه نظامی و استخباراتی خود را منطقی جلوه دهد. این کافی نبود که با چند صد دمدی مزاج در جنگل های کلمبیا یا آئرلند شمالی و کورسیکا مواجه گردد. باید یک چیز واقعاً بزرگتری خلق می شد که حدل اقل به سویه تهدید شرارت شوروی می بود.

آه چگونه آن تهدید ناگهانی از دست رفت! فقط یک تهدید البته؛ نه خطر آرمان های برابری و انترناسیونالیستی ...

و پس غرب تروریسم را به اسلام پیوست داد که یکی از بزرگترین فرهنگ های کره زمین است که ۱.۶ میلیارد پیرو دارد. اسلام به قدر کافی بزرگ و نیرومند است که زنان خانه طبقه متوسط را در کشور های غربی بترساند. مزید بر آن، اسلام به هر حال باید محصور شود که اصلاً بیش از حد "سوسیالیست" و صلح آمیز بود.

در آن زمان تاریخ، تمام رهبران بزرگ غیر مذهبی و سوسیالیستی کشور های اسلامی (مانند ایران، اندونیزیا و مصر) به وسیله غرب سرنگون شدند، بر میراث شان توهین صورت گرفت و یا این که ممنوع گردیدند.

اما آن تنها برای غرب کافی نبود!

برای این که از اسلام یک دشمن با ارزش ساخته می شد، امپراتوری باید اول تعداد زیادی از جنبش های اسلامی را رادیکال و گمراه ساخته، بعداً گروه های جدیدی را خلق نموده و آنها را تعلیم داده، مسلح ساخته و تمویل می نمود تا آنها واقعاً طور کافی ترسناک معلوم شوند.

البته دلیل مهم تر این است که چرا "تروریسم" خصوصاً "تروریسم" اسلامی برای بقای دکتترین غربی، استثناء (تفوق و بی همتائی) و دکتاتوری جهانی یک اصل ضروری است: این تفوق مطلق "اخلاقی و فرهنگی" اندیشه غربی را توجیه می نماید.

این به همین گونه عمل می کند:

برای قرن ها، غرب مانند هیولای دیوانه و خون آشام رفتار نموده است. با وجود تبلیغات خود ستایشانه ای که توسط مطبوعات غرب در تمان جهان گسترش می یابد، حال عام فهم شده است که امپراتوری در همه کنج و کنار جهان تجاوز می کند، به قتل می رساند و به غارت می برد. جهان تا چند دهه دیگر غرب را منحصرأ من حیث یک مرض خطرناک و سمی خواهد دید. جلو وقوع چنین صحنه ای، به هر وسیله ممکنه، باید گرفته شود.

پس ایدئولوگ ها و مبلغان امپراتوری با یک فارمول جدید و با شکوه پیش آمدند: بیائید که چیزی را خلق نمائیم که بد تر از ما معلوم شود و بد تر از ما رفتار نماید و آن وقت فریاد می کشیم که معقول ترین و با حوصله ترین فرهنگ ها در روی کرده زمین هستیم.

و بیائید که یک چرخش واقعی نشان دهیم: بیائید که با مخلوق خود بجنگیم – بیائید که به نام آزادی و دموکراسی بجنگیم! همینگونه نسل نو است؛ تخمه تروریست پرورش یافته و تولد گردید و حال زندگی می کند. او زنده و خوب است! به سرعت مانند خزنده سلیماندر تکثیر می شود.

تروریسم غربی اصلاً مورد بحث قرار نمی گیرد، اگرچه که افراطی ترین و خشن ترین شکل آن بیرحمانه جهان را تخریب می کند و برای مدت طولانی صد ها میلیون قربانی را در هر جا سر هم انبار می نماید. حتا لژیون ها و پهلوانان امپراتوری مانند مجاهدین، القاعده یا داعش هرگز نمی توانند در وحشیگری و توحش که بار ها توسط برتانیه، فرانسه، جرمنی و بادران امریکائی ارتکاب شده، برسند. البته آنها سعی می ورزند که با بریانیان و نان دهندگان خود همخوانی نمایند، اما توانائی خشونت و بیرحمی آنها را ندارند. فرهنگ غرب صد سال قبل ۱۰ میلیون تن را در ساحه معین جغرافیائی قصابی نمود.

پس تروریسم واقعی چه است و چگونه داعش و سایرین، رهبری او را تعقیب می نمایند. آنها می گویند که داعش سر قربانیان خود را از تن شان جدا می کند. چنین عملی به قدر کافی بد است. لکن مربی آنها کی است؟ برای قرن ها امپراتوری های اروپا مردم تمام قاره های جهان را قتل کردند، شکنجه دادند، به آنها تجاوز کردند و آنها را قطعه قطعه نمودند. کسانی که مستقیم دخیل نبودند، بر هیأت های استعماری سرمایه گذاری نموده، یا این که مردم خود را فرستادند تا با قطعات نسل کشی یکجا گردند.

شاه لیوپولد دوم و همکارانش در حدود ۱۰ میلیون نفر را در افریقای غربی و مرکزی نابود کردند که حال به نام کانگو معروف است. او مردم را مانند حیوانات شکار می کرد و آنها را مجبور می ساخت در مزرعه رابر او کار شاقه نمایند. اگر فکر می نمود که کارگران صندوق او را به سرعت کافی پر نمی کنند، از قطع دستان شان خودداری نمی کرد یا این که تمام نفوس قریه را در داخل کلبه های شان می سوختاند.

۱۰ میلیون تن ناپدید شدند. بلی ۱۰ میلیون! و این حادثه در زمان بسیار بعید مانند "عصر تاریک و جاهلیت" اتفاق نیفتاد، بلکه در قرن بیستم تحت حکمروائی به اصطلاح شاهی مشروطه و دموکراسی ادعا شده صورت گرفت. چطور این با تروریسمی که بر سرزمین اشغالی توسط داعش حکمروائی می کند، مقایسه گردد؟ بیائید که سطح اعداد و بیرحمی را مقایسه کنیم!

جمهوریت دموکراتیک کانگو از سال ۱۹۹۵ بدینسو، بار دیگر نزدیک به ۱۰ میلیون مردم خود را در یک موج میهب ترور که به وسیله دست نشانندگان غرب، **راواندا** و یوگاندا به راه انداخته شده، از دست داده است.

جرمن ها کشتار همگانی را در افریقای جنوب غربی که حالا به نام **نامیبیا** یاد می شود، انجام دادند. قبیله **هیرورو** نابود شد یا حد اقل ۹۰ درصد آن از بین رفت. مردم اول از منازل و زمین شان اخراج شده و به دشت ها رانده شدند. اگر بقاء می کردند، هیأت های اعزامی جرمن قبل از نازی آنها را تعقیب نموده و یا استفاده از مردمی و دیگر وسایل کشتار جمعی، بقیه مردم را نابود می ساختند. تجربه های طبی بالای انسان ها تطبیق می شد که برتری ملت المان و نژاد سفید را ثابت سازند.

آنها مردم ملکی بیگناه بودند؛ مردمی که تنها جرم شان سفید نبودن شان بود که بر زمین های اشغال شده توسط اروپائیان، نشسته بودند.

طالبان و حتا داعش هم به این عمل اروپائیان نمی رسند.

تا امروز، دولت نامیبیا بار ها طالب سر های جدا شدهٔ بیشمار مردم گشته است: سر هائی که از تن جدا گردیدند و بعداً غرض تجارب به یونورسیتی فرایبرگ و چند شفاخانه در برلین فرستاده شدند.

فقط تصور نمایند که داعش هزار ها سر اروپائیان را به هدف تجارب طبی قطع نموده برای این که تفوق نژاد عرب را به اثبات برسانند. این مطلقاً غیر قابل تصور است.

مردم محلی در تمام مستعمراتی که توسط اروپائیان تسخیر شدند، به وحشت و ارباب انداخته شدند، چیزی که من به تفصیل در آخرین کتاب ۸۴۰ صفحه ئی خود به اسم "افشای دروغ های امپراتوری" توضیح کرده ام.

در مورد برتانیه و تاکتیک قحطی آنها که غرض کنترل و ترساندن مردم در هند استفاده می کردند! تنها در بنگال، حد اقل ۵ میلیون در سال ۱۹۴۳ مردند. ۵ میلیون بین سالیان ۱۸۷۶ - ۱۸۷۸ ، ۵ میلیون بین سالیان ۱۸۹۶ - ۱۸۹۷، این صرف چند عمل تروریستی بود که توسط امپراتوری برتانیه علیه مردم بی دفاع انجام شده و مجبور ساخته شدند که تحت یک نظام مهیب و ستمگر تروریستی زندگی نمایند.

چیزی را که من در بالا متذکر شده ام، صرف ۳ قسمت کوتاه از تاریخ مطول تروریسم غربی است. یک دائرة المعارف کامل می تواند درین موضوع تحریر شود.

لاکن تمام این ها از وجدان غرب به دور است. کتله های اروپائی و امریکای شمالی ترجیح می دهند که در مورد گذشته و حال چیزی ندانند. تا جائی که به آن ها بستگی دارد، آنها بر جهان حکمروائی می نمایند، زیرا آزاد، زرنگ و سخت کوش اند. نه این که برای قرن ها کشور های شان غارت کرده و کشته اند، و بالاتر از همه جهان را به وحشت انداخته و مجبور به فرمانبرداری نموده اند.

البته، نخبگان هر چیز را می دانند و هر چه که بیشتر می دانند، آن دانش را بیشتر به کار می برند.

تجارت و تجربهٔ تروریستی از بادران غربی به سربازگیران جدید مسلمان انتقال می یابد.

تاکتیک های ترساندن و خلق وحشت مجاهدین، القاعده، داعش، به یک آزمایش نزدیک، به هیچ وجه اصلی نیستند. این ها بر عملکرد استعماری و امپریالیستی استوار شده است.

اخبار راجع به این و تروری که به وسیلهٔ غرب بر جهان تحمیل گردیده است، به دقت سانسور می شود. شما هر گز آنها را در پروگرام های بی بی سی ندیده و در روزنامه ها و مجلات اصلی نخوانده اید.

از طرف دیگر، خشونت و بیرحمی سازمان های تروریستی وابسته، طور منظم برجسته شده و پخش می شود. آنها با تفصیل کامل تکرار شده و مورد تحلیل و ارزیابی قرار می گیرند.

هر یک خشمگین و وحشت زده اند! ملل متحد "عمیقاً نگران" است، حکومت غرب "عصبانی" اند و عامهٔ غرب مهاجرین را از آن کشور های مخوفی که تروریسم و خشونت را بارور می سازند، نمی خواهند.

غرب به سادگی داخل قضیه می شود. و اینجاست که جنگ بر ترور آغاز می یابد.

این یک جنگ علیه فرانکشتاین خود غرب است. یک جنگی است که مقصودش بردن نیست. اگر برنده شود، خدا نخواست، آنجا صلح حاکم خواهد شد، و صلح معنی کم کردن بوجهٔ دفاعی و توجه کردن به معضلات واقعی کره زمین است.

صلح به معنی نظر اندازی غرب به گذشته خود است. صلح به معنی فکر کردن در مورد عدالت و نظم دادن به ساختارهای قدرت کل این سیاره است. این هرگز اجازه داده نمی شود.

پس غرب بازی های جنگی را انجام می دهد؛ علیه مأموران گماشته شده خود می جنگد (یا این که خود را وانمود به جنگیدن می سازند)، در لحظاتی که مردم بی گناه می میرند.

هیچ جای دنیا به استثنای غرب، قادر به خلق و رها کردن چیزی شنیع و وحشی مانند داعش و النصره نیست. از نزدیک به ستراتیژی این گروه های کاشته شده نظر افکنید: هیچ گونه ریشه در فرهنگ مسلمانان ندارد. لاکن کاملاً توسط فلسفه استعماری تروریسم غرب ملهم می شود. "اگر شما کلاً دین و عقیده ما را نپذیرید، آن زمان ما سر های شما را قطع خواهیم کرد، گلوی شما را خواهیم برید، به همه اعضای فامیل شما تجاوز خواهیم کرد یا تمام قریه و شهر شما را خواهیم سوختاند. ما میراث های با شکوه فرهنگی شما را تخریب خواهیم کرد طوری که در امریکای جنوبی ۵۰۰ سال قبل و جا های دیگر انجام دادیم".

و غیره و غیره! این ایجاب انضباط عظیمی را می نماید که رابطه ها را نا دیده انگاریم.

من در سال ۲۰۰۶، دوستم عبدالرحمان وحید (معروف به گس دور) را که سابق رئیس جمهور اندونیزیا و یک رهبر روشن مسلمان بود، ملاقات کردم. مجلس ما در دفتر مرکزی سازمان نحدلاتل علما (Nahdlatul Ulama) صورت گرفت. در آن وقت ان یو (NU) بزرگترین سازمان اسلامی در جهان بود.

ما پیرامون کاپیتالیزم و این که چگونه اندونیزیا را فاسد و ویران می نماید، بحث کردیم. گس دور یک سوسیالیست مخفی بود و این هم یکی از دلایلی بود که نوکران نخبه متمایل به غرب و نظامیان او را از ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۱ برکنار کردند.

ما بر موضوع تروریسم تماس گرفتیم. او آنآ با صدای آرام و به مشکل شنیدنی گفت: "من می دانم که چه کسانی هتل ماریات (Marriot Hotel) را در جاگارتا منفجر ساخت. این توسط دستگاه های استخباراتی ما انجام شد تا از دیدار در بوجه خود و دریافت کمک از خارج را موجه نشان دهند.

البته، اردوی اندونیزیا، دستگاه های استخباراتی و پولیس مرکب از انسان های به خصوصی اند. برای چندین دهه، از سال ۱۹۶۵ بدینسو، آنها بیرحمانه مردم را به وحشت و ارباب انداختند، خصوصاً زمانی که کودتای متمایل به غرب **سوکارنو** رئیس جمهور روشنفکر اندونیزیا را سرنگون ساخته و یک فرد نظامی فاشیست را که توسط باند تاجران مسلط مسیحی حمایت می شد، روی صحنه آوردند. این ترور بین ۲ تا ۳ میلیون حیات را در اندونیزیا و تیمور شرقی گرفت که تا حال در مناطق اشغالی و غارت شده پایاو ادامه دارد.

۳ کشتار دسته جمعی در ۵ دهه!

کودتای اندونیزیا یکی از بزرگترین اعمال تروریستی در تاریخ بشر بود. دریا ها با اجساد مسدود شد و رنگ شان به سرخ تبدیل گشت.

چرا؟ برای این که سرمایه داری بقاء نماید و شرکت های معادن غربی بتوانند اندونیزیا را به قیمت ملت این کشور تاراج نمایند. پس حزب کمونیست اندونیزیا قادر نخواهد شد که در انتخابات به شکل دموکراتیک پیروز گردد. لاکن در غرب کشتار دسته جمعی سال ۱۹۶۵ که توسط امپراتوری طرح ریزی شده بود، هرگز تروریسم شناخته نشد. هر چند که انفجار یک هتل و میخانه که خصوصاً محل رفت و آمد غربی ها باشد، تروریسم است.

حالا اندونیزیا گروه های تروریستی خود را دارد. آنها از افغانستان جایی که از جانب غرب علیه شوروی جنگیدند، برگشته اند. حالا آنها از شرق میانه بر می گردند. حملات اخیر در جاگارتا می تواند یک نمایش عشقی باشد، یک طرح دقیق برای آغاز یک چیز بزرگتر، شاید باز کردن یک جبهه نو از عروسکان امپراتوری در جنوب شرق آسیا. برای غرب و طرح ریزان آن - بی نظمی بیشتر، بهتر.

اگر برای عبدالرحمان وحید اجازه داده می شد که به ریاست جمهوری ادامه دهد، احتمال زیاد که تروریسم وجود نمی داشت. کشورش اصلاحات سوسیالیستی را تجربه کرده، عدالت اجتماعی را برقرار ساخته و کمونیست ها و غیر مذهبیین را اعاده می کرد.

در جوامع اجتماعی متوازن، تروریسم رونق نمی یابد

این برای امپراتوری قابل قبول نخواهد بود. این به معنی برگشت به روز های سوکارنو است. به پر نفوس ترین کشور مسلمان در روی زمین اجازه داده نمی شود که به راه خود برود، سوسیالیسم را بپذیرد و سلول های تروریستی را نابود سازد.

این کشور باید در پرتگاه قرار داشته باشد، باید برای استعمال شدن آماده باشد، باید ترسانده شود و ترسناک باشد. و چنین است.

بازی هایی را که غرب در پیش گرفته پیچیده و استادانه است. آنها چنان مخرب و بیرحم هستند که حتا تحلیل گران تیز هوش بار ها قضاوت و چشمان خود را زیر سؤال می برند: "آیا احتمال دارد که تمام اینها واقعاً اتفاق بیفتد؟" جواب مختصر این است: "بلی می تواند اتفاق بیفتد. بلی، برای چندین دهه و قرن ها اتفاق افتاده است."

از نظر گاه تاریخی، تروریسم یک اسلحه بومی غربی است. این آزادانه به وسیله مردمی مانند لاید جورج یک صدراعظم برتانیه به کار برده شد. او با استفاده از منطق متداوم برتانیه، از امضای موافقت نامه جلوگیری از بمباران مردم ملکی خودداری ورزید: "ما این حق را داریم که نگر و ها را بمبارد نمائیم". یا وینستون چرچل که حامی کشتار مردم با دارای نژاد پائین مانند اعراب و کرد با گاز بود.

دلیل این که یک کشور بیگانه مانند روسیه داخل معضله شده و جنگ واقعی را علیه گروه های تروریستی به راه انداخته، تمام غرب را ترس فرا گرفته است. روسیه تمام بازی آنها را به تباهی می کشاند و یک طرح دقیق و قشنگ "تعدلی" استعمار نو را نابود می کند.

صرف مشاهده نمائید که چگونه هر چیز دلپذیر است: بعد از کشتن میلیون ها تن در سراسر جهان، غرب حالا خود را قهرمان حقوق بشر و آزادی اعلام می دارد. غرب هنوز هم جهان را به وحشت می اندازد، به غارتش می برد، کاملاً اداره اش می کند - لاکن من حیث یک رهبر عالی، یک مشاور خیرخواه و یگانه بخش قابل اعتماد جهان پذیرفته می شود.

و تقریباً هیچ کس نمی خندد.

زیرا هر کس می ترسد!

لژیون های بی رحمش در شرق میانه و افریقا تمام کشور ها را بی ثبات می سازند. منشاء آنها قابل رد یابی است، اما تقریباً هیچ یک جرأت چنین رد یابی را ندارد. بعضی از کسانی که سعی کردند، مردند.

هیولا های ترسناکتر تروریستی که اختراع گردد، ساخته شود و به کار برده شود، غرب قشنگ تر معلوم می شود. این همه حيله است. این در اعلانات و در صد ها سال وسایل تبلیغاتی ریشه دارد.

غرب آن زمان بهانه می آورد که به جنگ قوای سیاه می رود. غرب ظاهراً کلمات و زبان توانا و نیک را به کار می برد که در عقاید بنیاد گرائی مسیحی ریشه دارد.

تروریست ها از شرارت نمایندگی می نمایند، نه مصارف گزافی که از صندوق وزارت خارجه امریکا، اتحادیه اروپائی و ناتو بیرون می شود. آنها پلید تر نسبت به خود شیطان اند!

و غرب که بر اسب سفید سوار است، خود من حیث قربانی و خصم گروه های تروریستی تجسم می یابد.

یک نمایش باور نکردنی است. این نمایش خنده آور و وحشتناک است. زیر نقاب مرد اسب سوار را ببینید: دندان های برآمده را مشاهده نمائید، آن زهر خند مرگبار را! به چشمان سرخش نگاه کنید که پر از حرص، شهوت و بیرحمی است.

بیائید که هر گز فراموش نکنیم: کلونیالیسم و امپریالیسم هر دو مرگبار ترین تروریسم اند. و ایندو هنوز هم اسلحه اصلی مرد اسب سوار است که جهان را خفه می کند.